



ما حملات تروریستی و اخلاص امنیت را در مغایرت با پروسه صلح و مذاکرات بین الافغانی میدانیم. مسؤلیت ما اعتماد سازی و استفاده بهینه از موقعیت پیش آمده برای صلح است و آیترا نباید از دست داد.

**ابوالحسن یاسر**  
رئیس حزب حرکت اسلامی متحد افغانستان



# هفته نامه

## فرهنگ و جامعه

### درگستره‌ی سیاست، فرهنگ و جامعه

شماره مسلسل پنجاه و چهارم

چهارشنبه ۱۹ سنبله ۱۳۹۹ \* ۹ سپتمبر ۲۰۲۰

## این نظام جمهوریت است که همه‌ای ما زیر یک سقف قرار داریم

محترم امرالله صالح معاون نخست ریاست جمهوری در گفتگو با طلوع نیوز



از آقای صالح پرسیده شد: آیا شما نظام را در خطر می‌بینید؟ ایشان چنین پاسخ دادند: نخیر! ترسک مردم از طالب پریده است، طالب، طالب، طالب 1996 نیست. این نظام جمهوریت است که همه‌ای ما زیر یک سقف قرار داریم. من از دید ایدئولوژیک و فکر با طالب آشتی ناپذیر هستم. خشونت به جسم طالب تبدیل شده است. از آقای صالح در باره پاکستان این گونه سوال شد: پاکستان برای افغانستان یک مشکل است؟ ایشان این گونه جواب دادند: بله! پاکستان برای ما یک مشکل است اما پاکستان از مرحله انکار به مرحله اعتراف رسیده است. پاکستان اعتراف کرده است که ما طالبان را نقشه کردیم، طالبان در خاک ما وجود دارند.

معاون رئیس جمهور دیدگاه اش را در باره خط دیورند چنین اظهار کردند: دیورند به حیث یک خط مرزی بالای افغانستان تحمیل شده است. مدت آن به پایان رسیده و نیازی به یک مذاکره دوباره داریم. ما این قبالة مفت را ابداً به پاکستانی‌ها نمی‌دهیم. هر سیاست مدار افغانستانی اگر این قبالة مفت را به پاکستان بدهد شرم سار دنیا و آخرت خواهد بود.

از معاون رئیس جمهور پرسیده شد: چرا در این اواخر مسلح سازی شروع شده است؟ ایشان چنین پاسخ ارائه کردند: مسلح سازی وجود ندارد، اما در عوض میثاق امنیتی داریم که از دید مردم امنیت را تعریف می‌کنیم، نه از دید دولت. ما دید دولت و مردم را برای یک برنامه کاری مخلوط می‌سازیم. مانند ماستر پلان شهری. میثاق امنیتی بسیج جامعه و مشترک سازی پتانسیل و انرژی جامعه با دولت است. نه توزیع اسلحه.

پرسش دگر از آقای صالح این گونه به میان آمد: معاون اول رئیس جمهور چگونه جایگاهی دارد؟ پاسخ داده شد: در تیم رئیس جمهور من یک بازوی توانا برای ایشان هستم. من افتخار دارم که یک اقلیم واحد فکری و بروکراسی را در ارگ مشترکاً

آقای امرالله صالح معاون نخست رئیس جمهور کشور در یک گفتگوی ویژه با طلوع نیوز دیدگاه اش را در باره مسائل مختلف از جمله صلح با طالبان، موضع آمریکا در باره صلح بین الافغانی و تحولات سیاسی کشور اظهار داشته است. هفته نامه «حاما» فرازهای سخنانی آقای صالح را در این گفتگو چنین برجسته ساخته است: به عنوان اولین سوال از معاون نخست رئیس جمهور پرسیده شد: چرا سفر هیأت جمهوری اسلامی افغانستان به دوحه به تأخیر می‌افتد؟

ایشان چنین پاسخ ارائه کردند: تأخیر اخیر دو تا نزاکت داشت، نزاکت اول طالبان به خاطر ترکیب هیأت بین خود بی اتفاق شده بودند و در وقت معین به دوحه آمده نتوانستند. اما نزاکت دوم مسئله شش نفر زندانی طالب است. قرار بود ما با متحدین غربی خود به یک توافق برسیم که سرنوشت این‌ها چگونه می‌شود؟ بنابر همین دو نزاکت مذاکرات به تعویق افتاد. فرانسه، ایتالیا و ناروی با رهایی این شش نفر ملاحظاتی داشتند / دارند.

آقای امرالله صالح در برابر پرسشی چنین پاسخ دادند: پیش از مذاکرات صلح، ما در جنگ سمبول‌ها قرار داریم و از این مرحله به آسانی عبور نمی‌کنیم. باری، طالبان به آمریکایی‌ها گفته بودند: شما ساعت دارید، ما زمان. اکنون طالبان در برابر ما قرار دارند، ما زمان داریم اما ساعت نه. پرسشی دیگر از فرد شماره دوم حکومت چنین مطرح شد: نقشه راه چه اندازه زمان بر است؟ ایشان چنین بیان داشتند: ما مذاکرات را به یک روز و یک هفته نمی‌سازیم، بحث عزت ماست. اگر در یک روز این مذاکرات به صلح با عزت منتج شد، به یک روز پیش می‌رویم. اگر مدت طولانی بود، ما تقسیم اوقات کسی را بالای خود تحمیل نمی‌کنیم. حکومت موقت بحث ما و رئیس جمهور نیست. قیمت صلح نباید اصل نظام باشد. نظام باید به هر صورت حفظ شود.

منطقه‌ای دارد. ایشان در باره کار کردن با طالبان در یک نظام چنین باور دارد: کنار آمدن من با طالب ناممکن است، من با طالب کار نمی‌کنم.

بوجود آوردیم، ارگ متحد است. ارگ با عزت، ارگ متحد و ارگ یک صدا تأثیرات مثبت بالای جامعه دارد. امرالله صالح در باره خروج آمریکا از افغانستان دیدگاه اش را چنین بیان می‌دارد: آمریکا از افغانستان خارج نمی‌شود. آمریکا در افغانستان منافع استراتژیک، جیو استراتژیک، منافع اقتصادی و منافع

## اختلاف دیدگاهها در باره خط مرزی دیورند



فغانستان خواهد شد شایسته یاد آوری است که در سال 1893 خط دیورند به عنوان سرحد میان افغانستان و هند بریتانوی مطرح شد و پس از آن در سال 1947 زمانی که پاکستان به حیث یک کشور مستقل ایجاد شد خط دیورند به عنوان سرحد میان دو طرف باقی ماند و دو سال پس از ایجاد پاکستان، افغانستان با برگزاری جرگه بزرگ، خط مرزی دیورند را بی اعتبار اعلام کرد. این خط همواره محل نزاع بین دو کشور افغانستان و پاکستان بوده است اما سیاست گران هر دو کشور بیشترین بهره را از برجسته ساختن این خط برده اند.

مناطق مرزی کشور را آماج حملات سلاح های سنگین قرار می دهد. از سوی دگر عبدالطیف پدرام رئیس حزب کنگره ملی افغانستان گفته است: «حزب کنگره ملی افغانستان خط دیورند را به عنوان مرز رسمی میان افغانستان و پاکستان می شناسد. بر بنیاد گفته های پدرام این مرز مرز رسمی است و افغانستان و پاکستان باید به مرز های یکدیگر احترام بگذارند و در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند». پدرام باور دارد که افغانستان توانایی به دست آوردن مناطق آن سوی خط دیورند را ندارد و حل این مسئله باعث صلح در ا

حمایت می کند». مسلمیار در حالی این گفته ها را مطرح می سازد که پاکستان همواره خط دیورند را مرز شناخته شده رسمی بین افغانستان و پاکستان می داند و مقامات بلند پایه این کشور بار ها اظهار داشته اند که ادعا بر سر خط دیورند بی بنیاد است و بحث روی این مسئله اصلاً قابل طرح نیست. پاکستان در سال های اخیر، بیش از 1700 کیلومتر دیوار از نوع سیم خاردار را روی این خط احداث کرده است و هر ازگاهی از آن سوی خط

به گزارش خبرگزاری سپوتنیک به نقل از آوا، فضل هادی مسلمیار رئیس مجلس سنای کشور روز یکشنبه شانزدهم سنبله در گشایش اجلاس چهارم دوره هفدهم تقنینی مجلس سنا در باره خط مرزی همیشه مسئله ساز دیورند گفت: «من هیچگاه خط مرزی دیورند را به رسمیت نمی شناسم و به هیچ فرد یا گروهی اجازه به سر رسیدن توافق با این خط را نمی دهم. او تأکید کرد که نظامیان افغانستان مکلف به دفاع از کشور می باشند و مجلس سنا نیز با قطعیت از کارکرد آنان

## پرستوها

در پاییز خاطرم بستان ز افق را

در تنومندی آسمان عریض و آن پرستوی رنگین را بدیدم

که ز برای اشک چشمش

قطره ای از زلال نور بستان را به قربت میگرفت

و قرمزین شاخه ی یادگاری را

در سینه نهان داشت چه لطیف ز برای آن پرستوی

با محبت، با امید

تا دیگر پرستو های عشق را به پذیرایی روند

جاودانه

سروده ای از شهلا

## صلح و هفته شهید

صلح و هفته شهید

هفته که در آن قرار داریم مسمی به هفته شهید است. در این هفته شهادت احمد شاه مسعود قهرمان ملی کشور اتفاق افتاده است اما با احترام به کاروان شهداء این هفته را هفته شهید اسم گذاشته اند و ما اینک از جامعه و مردم افغانستان میخواهیم به این اسم گذاری بسنده نکنند بلکه فراتر از آن گام بردارند. زیرا کشور ما در چنگال شوم متجاوزان مورد اشغال واقع شده بود و مردم ما افسرده و در حال احتضار بودند، شهداء با ریختن خون مقدس شان کشور را آزاد کردند و روح نوین در پیکر جامعه دمید و جامعه حیات مجدد شان را آغاز کرد

خون شهداء بود که منطق "مشت و سندان" را به رسوائی کشانید یعنی یک مشت مردم پابرهنه، فقیر و بدون سلاح، خون آشام ترین دشمن را بزانو در آورد که مجهز به پیشرفته ترین سلاح و امکانات نظامی بود و با دست خالی ابر قدرت جهانی را به شکست مفتضحانه مواجه ساخت و جهان را غرق حیرت نمود

یکی از مسائل داغ کشور روند صلح است اما تأمین صلح نباید منافی ارزش های که محصول خون شهداء است، باشد یعنی، صلح ارزش ها و دست آورد های را که در سایه حماسه آفرینی کاروان شهداء بدست آمده قربانی نسازند. از ضرورت های اساسی جامعه ما صلح، امنیت و جوسالم است این ضرورت نباید دست آورد های مردم محروم ما را تخریب کند و بار دیگر حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ما تهدید شده، آدم خواری، ددمنشی، حیوان صفتی در جامعه حاکم گردد از مشارکت سیاسی، حقوق بشر، حقوق زن و از دموکراسی و مردم سالاری خبری نباشد و در حقیقت جامعه باز هم در حالت احتضار قرار گیرد

در هر زمینه اگر جامعه و مردم ما ارزش ها و معیار های شهداء را فراموش کردند در واقع عظمت، کرامت و آزادی را فراموش کرده است و بهترین معیار برای صلح عادلانه و دوام دار همان ارزش های است که خون شهداء خلق کرده است تا زمانی که مردم ما آرمان و اهداف شهداء را فراموش نکرده اند هم عزت دارند و هم به صلح آبرومندان خواهد رسید و آنروزی که ایثار گری، فداکاری و حماسه آفرینی و منطق شهید را فراموش کرد، بطور مسلم حاکمیت ملی و تمامیت ارضی تخریش خواهد شد و حقارت زبونی و خواری مردم دوباره آغاز خواهد گردید و صلح و امنیت و مردم سالاری که در منافات با اهداف شهداء باشد تبدیل به ضد خود خواهد شد و امیدوارم که مردم هیچ گاه اهداف شهداء را فراموش نکرده و به خانواده های شهداء کاملاً احترام بگذارند که ما میراث دار خون شهداء هستیم و می باشیم و به روح همه شهداء اتحاف دعا داریم

## خود محوری 1



## علی رضا حیدریان

خلاً روحی، علت عمده آن است که آدمیان به دنبال معاشرت، تفریح، سرگرمی و انواع تجملاتی میروند که بسیاری از مردم را به اسراف و سرانجام به فقر میکشاند. هیچ چیز مطمئن تر از غنای درونی، غنای روحی، آدمی را از این بیراهه مصون نمی‌کند؛ زیرا این غنا هرچه بیشتر شود برای بیوصلگی جای کمتر باقی (میگذارد) (شوپنهاور

درازانی تاریخ فرزنانگان بسیار را در دامن پرورنده است که هرکدام زندگی معنوی و اصیل را وجهه همت گماریدند و تجربیات زیسته خویش را بر آفتاب افگندند تا اِرتیئه باشد برای آیندگان بشر. یکی از مولفه‌های مهم زندگی معنوی، درون محوری و خود محوری است، که با تفقد احوال دل و صید گوهرهای جان و سراغ گرفتن از تحولات فکری و نصیب بردن از لذات روحی در میرسد

این خود محوری از نوع خود محوری اگزیستانسیل، وجودی و معنوی است که از درون سر برمی‌آورد؛ گرچه انواع دیگر از خود محوری نیز وجود دارد که در مقالات بعدی آنرا از هم تفکیک خواهیم نمود

عموم انسانها برای کسب لذت سراغ بیرون را میگیرند و سعی میکنند از منابع بیرونی کامش را شیرین نمایند و لذت زندگی را نصیب برند، اما فرزنانگان توصیه دارند که برای شادخواری و لذت پیشه‌گی نباید دست بسمت بیرون دراز کرد؛ زیرا امور بیرونی درگرداب تحول است و از ثبات و قرار بهره چندانی ندارد، دیر یا زود بجای لذت بخشی، ملال و بی حوصلگی می‌پراکند و معنویت را می‌ریابد؛ بقول شوپنهاور: «رنج بزرگ همه انسانهای نافرهمیخته اینست که معنویت موجب سرگرمی شان نمی‌شود، بلکه برای رهای جستن از بی‌حوصلگی پیوسته بواقعیت نیاز دارند؛ اما سرگرم کننده بودن بعضی از واقعیتها زود سپری میشود و آنوقت بجای آنکه سرگرم کنند، ملال آور میشوند و بعضی دیگر، انواع مصیبت را پدید می‌آورند در حالکه معنویت برعکس، تمام «شدنی نیست و خود بخود آزار و زبانی ندارد

هرکه بر ساحات درون و ژرفنای وجود خویش چشم را ببندند و بجای آن، نسبت به امور بیرون و جهان پیرامون چشم بکشایند، هرگیز از زندگی معنوی بهره بر نمی‌کشند؛ برعکس، هرکه چشم به اقیانوس درون دوزند و با موجهای آن زیر و زبر گردند و با جزر و مد آن هم پا شوند هرگیز دچار تجربه ملال، پوچی و بی‌حوصلگی نمی‌گردند؛ زیرا بحر باطن همواره در قبض و بسط و روند آیند است، هر تلاطم آن بداعت و معنویت می‌پراکند؛ معنویت که «بشپوه باران پر از طراوت تکرار است» حتی اگر قبض آید باز توصیه نموده اند که در چهره آن بسط را بنگرید و با چین افگندن بر جبین، طراوت و تازگی زندگی را از دست ندهید» چونکه قبض آید تو در وی بسط بین/ تازه باش و چین میفکن در جبین

از این حیث، آدمی وقتی به گوهر زندگی و معنویت ابدی دست می‌یابد که جوهر صفت گردد؛ فیلسوفان معتقدند که جوهر در عالم خارج مستقل است و احتیاج به موضوع ندارد، بر خلاف عَرَض که از استقلال طرف نبسته است؛ زندگی انسان جوهر صفت، نیز معطوف به خودش میباشد و به امور خارجی تعلقات چندان ندارد و بسان عَرَض نیست که وابسته به غیر باشد؛ بقول مولانا: «جوهر آن باشد که قائم با خودش/ آنعرض باشد که فرع او شدست» با این تفکیک او معتقد بود که بسنده کردن به لذات بیرونی و نرفتن به سرفوت درون، امکان جوهر صفتی را از آدمی میگیرد» تا تو تن را «چرب و شیرین میدهی/ جوهر خود را نبینی فریبی

باز فیلسوفان معتقدند که «هر امر عَرَضی زائل شدنی است» بنا براین، آنانکه زندگی عَرَض گونه را برگزیده اند و بقول شوپنهاور مرکز ثقل شان در بیرون قرار دارد و میکوشند تا از غیرخودش کامروا گردند، بزودی شکست میخورند و شیرین کامی‌های شان بتلخ کامی و غمخواری مبدل میگردد؛ زیرا «نقش زوال بر هرچه هست روشن و خوانا کشیده می باشد» دیر یا زود آدمی را با نهایت بی‌وفای و انبوه از غم، شکست، ملال و بی‌حوصلگی تنها میگذارد، آنوقت است که آدمی تلخ کام میگردد و چاره برای مداوای آن هم نمی‌یابد» یک زمان تنها همانی تو زخلق/ در غم و اندیشه مانی تا «بحلق

از این حیث ارستو چه زیبا فرموده است که «سعادت به کسانی تعلق دارند که خود کفایند» یعنی وجودش او را کفایت میکند و حاضر نیست برای بدست آوردن اموری که مُهر زوال بر صحیفه آن نقش بسته، از موهبتهای درونی خویش که رنگ ابدیت را درخود گرفته، دست بردارد؛ زیرا او از فساد این معامله نیک آگاه است و انجام آنرا عین غبن و حماقت می‌انگارد. بقول شوپنهاور «حماقت بزرگی است که آدمی به منظور برنده شدن در بیرون، در درون بپازد» او بر عکس، معتقد بود که انسانهای سعادت مند «فقدان هرچیز را با داشت خود چیران میکند» یعنی حاضر است از بیرون دست بکشد تا صاحب چیزی واقعی در درون گردد

باری، تا هنوز نقل قولهای چندی از شوپنهاور بیان شد، بدون شک خواننده با برکشیدن سخنان نغز و حکیمانه او تا هنوز شیرین کام گردیده است، ولی در عین حال اگر شمای اندیشه او را از کتاب "در باب حکمت زندگی" بر آفتاب افکنیم، کاری به غایت مفید کرده ایم شوپنهاور معتقد بود که سه مشخصه اساسی سرنوشت انسانهای فانی را پی می‌افگند: (1) آنچه هستیم، یعنی شخصیت آدمی بمعنای تام، که از آن سلامت، نیرو، زیبایی، مزاج، خصوصیات اخلاقی، هوش و تحصیلات را می‌فهمید، (2) آنچه داریم یعنی مالکیت و دارایی از هونوع. (3) آنچه می‌نماییم یعنی تصویر و رأی دیگران در باره انسان که به آبرو، مقام و شهرت تقسیم میگردد. مطابق این تفکیک او معتقد بود که مشخصه اول از اهمیت بیشتر برخوردار است؛ زیرا مانا و پایا است، برخلاف دو مشخصه دیگر که زودگذرند و بسان برف در برابر آفتاب، فانی میگردد و شخص را با انبوه از تلخ کامیها تنها میگذارد. بقول ارستو «طبیعت انسان ماندگار است نه ثروت او» بدین سان او معتقد بود، کسی سعادتمند است که لذاتش را از درون و ذهن فراهم آورد و چندان معطوف به رأی دیگران و ثروت فراوان نباشد؛ گرچه او ثروت، شهرت، آبرو و مقام را نیز مهم می‌انگاشت و در باره هرکدام مفصلاً قلم رانده است ولی تأثیر آنرا در سعادت آدمی خیلی پُررنگ نمیدانست به همین دلیل میگفت: «امتیازات واقعی و شخصی چون بزرگی روح یا خوش قلبی در مقایسه با امتیازاتی چون مقام اصل و نسب، ثروت و از این قبیل، مانند تفاوت میان پادشاه واقعی و هنر پیشه ای است که در صحنه نمایش نقش پادشاه را ایفا میکند

# مسلمانان و عصر مدرنیته

ابراهیم ورسجی



بخش اول

امروزه، درجهان، دو گونه کشور وجود دارد: کشورهای پیشرفته و کشورهای پس مانده. این دو گونه کشور به نام های کشورهای مدرن و کشورهای پیشا مدرن / یا سنتی هم یاد می شوند. اینجا کاربرد سنتی، را بطه به سنتی بودن از نظر دین ندارد و سنت از نظر دین اسلام معلوم است که گفتار و کردار فرستاده خدا می باشد. بنا بر آن، کشورها را به کشور های مدرن و پیشا مدرن که کشورهای مسلمان از جمع دومی ها می باشند تقسیم کرده . نوشته را ادامه می دهم

شاید یاد آوری است، نه کشورهای مدرن به مدرنیته ای همسان رسیده اند و نه کشورهای مسلمان در سنتی بودن و پس مانده بودن یکسانیت دارند. به این معنا که، درجهان، به درجه های گونه گون، کشورهای مدرن مسیحی و کشورهای پیشا مدرن مسلمان داریم. ژاپان هم آشکار است که با دین زمینی-لائوتسی خود در مدرنیته همتای امریکا شده است، هند و چین هم با دین های هندوی-بودایی کنفوسیوسی و جمعیت های بزرگ مسلمان خود، بیشتر از کشورهای مسلمان به مدرنیسم غربی همساز و همنا شده اند

بنا بر آن، به صراحت می گویم کشورهای مسلمان غیر از ترکیه و مالیزی و اندونیزی، دیگران از کاروان مدرنیته و مدرنیسم پس مانده اند. از این رو، به جهان پیشا مدرن / سنتی تعلق دارند. اینجا است که بیان ویژگی های کشورهای سنتی یا دولت های پیشا مدرن اهمیت خاص پیدا می کنند و چنین تعریف می شوند

نخست، خصلت مذهبی دو ملت ها که در آن ها حاکمیت منشاء آسمانی به خود می گیرد؛ خصلتی که همه حکومت های خلافتی و شاهی و شیخی و سلطانی و نظامی مسلمان ها، به راست یا دروغ به آن نازیده و عوام فریبی کرده و میکنند. عرب ها هم با ساختن یک حدیث جعلی که خلافت از آن قریش می باشد، عرب های غیر قریش از رهبری کنار زده شدند. سوم خصلت وفاداری شخصی افراد در رابطه به قدرت. یعنی بجای حاکمیت غیر شخصی و قانونی، وفاداری افراد به حکومت دست بالا دارد. به این معنا که، مسلمان ها برده ای حکومت ها می باشند و در عمل هم تا کنون ادامه یافته است

چهارم «مارتین لوتر» روحانی اصلاح طلب مسیحی منتقد کلیسا با راه اندازی نهضت اصلاحی-پروتستانی، ضربه کمر شکن به کلیسای کاتولیک زد، آن را به کلیساهای پروتستان و کاتولیک تجزیه و به قرون میانه پایان داد و آغازگر عصر مدرن در اروپا شد. برخلاف، در کشورهای مسلمان، نهضت اصلاح مذهبی بوقوع نه پیوست تا مسلمان ها را از قرون میانه بیرون و وارد عصر مدرن نماید

پنجم جنگ علیه فلسفه و تکفیر فیلسوف ها توسط فقه مداران و کلامی های اشعری-خلافتی. شایان یاد آوری می دانم که در دو برهه ای از تاریخ فکری نا

خلافتی علیه فلسفه و فیلسوف ها مبارزه کردند

ظهور معتزلی ها در اواخر دوره اموی و رونق گرفتن اندیشه آن ها، در آغاز دوره عباسی و حمایت واقعی یا فرصت طلبانه مأمون الرشید از آن ها، بعد از مأمون، انشعاب در معتزلی ها و بیرون شدن اشعری های جزم اندیش از شکم آن ها و حمایت خلیفه پسا مأمون از آن ها و جنگ آن ها علیه معتزلی ها و کم رنگ کردن معتزلی گری در حالیکه معتزلی گری در اصل یک جنبش فلسفی-عقلانی بود

مبارزه علیه فلسفه توسط غزالی (1058-1111) با نوشتن "تهافت الفلاسفه" و "المنقذ من الضلال" شروع و اوج گرفت. از این نگاه که فلسفه در دوره های طاهریان (873-821) و صفاریان (-867) پایان قرن دهم که در خراسان سر بلند کرد و در دوره ساسانیان (1005-819) اوج گرفت که، میوه ای دوره های نامبرده نصر فاریابی و ابن سینا و چند فیلسوف دیگری باشد

به گواهی تاریخ فلسفه در شرق جهان اسلام، فلسفه در دوره ساسانیان در آسیای مرکزی با مرکزیت «بخارا» اوج گرفت و مبارزه علیه آن با فروپاشی زمام داری ساسانیان شروع شد و خلافت اشعری گری زده ای بغداد توسط محمود غزنوی صد ها متفکر و نواندیش خراسان و فارس را به نام باطنی قتل عام کرد. «ابن سینا» که دست پرورده دوره ساسانیان بود، سال ها از ترس محمود غزنوی در غرب ایران کنونی در خفا زندگی و درمان بیماران را می کرد و هم کتاب هایی درباره طب و فلسفه نوشت که با عث شهرت او در هند و چین و اروپا شد

در حالیکه، بازار فلسفه سیتی زیر تأثیر نوشته های غزالی گرم تر شده بود؛ «ابن رشداندلسی» (1198-1126م) با نوشتن "تهافت التهافت" در دهن او و شاگردانش مشت سخت کو بید. آری! فلسفه سیتی غزالی به حدی گسترش یافته بود که شاگردان او در «اندلس» نوشته های ابن رشد را طعمه آتش کردند. خنده آور این است که، غزالی در "المنقذ من الضلال" / رهایی از گمراهی، فلاسفه را به سه دسته ای: دهری ها، ملحدان و الهیان تقسیم و افلاطون و ارسطو را در ردیف سوم گرفت، فاریابی و ابن سینا را که شاگردان آن ها شمرده می

شدند، دهری ها معرفی و سرزنش کرد! از این نگاه که ابن رشد در دهن غزالی مشت دندان شکن کوبیده بود، «ارنست رنان» دانشمند فرانسوی که تز دکترای او درباره فلسفه ابن رشد در دانشگاه سوربن پاریس بود، گفت: «فلسفه با مرگ ابن رشد در کشورهای مسلمان مرد»

در حالیکه «ارنست رنان» مرگ ابن رشد را مرگ فلسفه در کشورهای مسلمان اعلام کرده بود، برخی خاورشنا سان، اسلام را مخالف فلسفه معرفی کرد ند. معلوم است. اگر غزالی نماینده اسلام گرفته شود، نظر خاورشنا سان درست و درغیر آن نادرست می باشد. بهر صورت، بهتر است که به سراغ اسلام و نگاه آن درباره فلسفه بروم. تاریخ نشان می دهد که علی الرغم درخشش فلسفه در یونان، اعراب دوران جاهلیت توجهی به فلسفه نداشتند. تفکر فلسفی پس از ظهور اسلام شکل گرفت و عناصر عقل و تفکر مورد عنایت جدی قرار گرفت. همچنین علم کلام نیز برای دفاع از عقیده بوجود آمد. به دنبال ترجمه کتاب های فلسفی و انتقال فکریونا نی به اعراب به تد ریح مبانی فلسفه استحکام پیدا نمود. افراد سطحی نگر در برابر فلسفه موضعی منفی داشتند و تنها به ظاهر نص و اجماع تمسک می جستند

با پیدایش گروه های دیگری که از عقل و احکام عقلی حمایت می کردند، نزاع میان دو جریان دینی و عقلی شکل گرفت. اشاعره از جریان دینی و معتزله و فلاسفه از جریان عقلی تبعیت کردند. نقطه ای اوج این نزاع در غزالی و ابن رشد و مباحثات فکری آنان در دو کتاب «تهافت الفلاسفه و تهافت التهافت» دیده می شود. این بحث و جدل ها آخرین حلقه در نزاع دین و فلسفه نبود. رفته رفته اقدا مات بسیاری در قالب شروع و حواشی و ردیه های مختلف پیرامون موضوع تهافت انجام پذیرفت. در همین رابطه در کتاب های محققین و شارحین متاخر مانند فخرالدین رازی، نصیرالدین طوسی، صاحب محاکمات، جلال الدین دوانی و سید شریف و... نیز نکاتی

یا فت می شود

ادامه دارد



### نقش احزاب سیاسی در تحقق دموکراسی

"شاه نواز" امیر

تعریف حزب سیاسی: حزبی گروهی از افراد اند که بر پایه اصول خاص پذیرفته شده ای اتحاد یافته و با تلاش مشترکشان منافع ملی را ارتقا می دهند. در مقابل شومپتیر، منافع شخصی را عامل وحدت از درون حزب می داند و معتقد است که حزب گروهی است که اعضای آن متحداً در تنازع رقابت آمیز برای کسب قدرت فعالیت می کنند

جفری اندرسون، در تعریف حزب سیاسی به مشخصه انتخاباتی آن پرداخته و می نویسد که حزب هرگروه سیاسی را گویند که رسمیت داشته دارای سازمان رسمی جهت مرتبط ساختن مرکز و مناطق باشد و در انتخابات حضور یابد و از طریق انتخابات آزاد یا غیر آزاد نامزدهایی را برای پست های دولتی معرفی کند

از دو کلمه یونانی « (Democracy) مفهوم دموکراسی: واژه دموکراسی یا (Crates) به مفهوم خلق یا توده مردم و کراتوس (Demos) «دموس» به مفهوم نظام قدرت حکومت یا حاکمیت گرفته شده است. و (Crecy) مفهوم نظام عامه مردمی را میسراند که در یک سرزمین تحت یک حاکمیت دولتی زنده گی می کند. این اصطلاح برای نخستین بار در سال 507 قبل از میلاد در یونان باستان در دولت آتن بوجود آمد

تعریف دموکراسی: دموکراسی در عمل، به معنای حکومت اکثریت یا نصف به اضافه یک رای دهندگان است. آبراهام ل، آن را حکومت مردم به دست مردم و برای مردم بیان نموده است

دموکراسی در مقام فلسفه سیاسی مردم را در اداره امور خود و نظارت بر حکومت شایسته و توانا و حق دار می شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده مردم می داند. ویکی دیگر از اصول آن برابری شهروندان در برابر قانون است، مسئولیت دولت در برابر اکثریت و گردن نهادن به قوانین برآمده از خواست اکثریت

اهمیت دموکراسی: دموکراسی را می توان به بیان ساده روشی برای تصمیم گیری جمعی دانست، روشی که در آن تمام اعضای گروه از موضع برابر در فرآیند تصمیم گیری مشارکت می جویند. است که در این شیوه علائق، منافع

هیچگاه خواسته های طبقه خود را در مقابل منافع ملی قرار نمی دهد بلکه آنها را بگونه توجیه میکند که گویی با منافع ملی انطباق کامل دارد

رابط حزب و دموکراسی: حزب مهمترین نماد دموکراسی و اساسی ترین ساختار همزیستگاهی است. ایجاد یک جامعه مدرن شهروندی به فراگیر شدن حزب های سیاسی پیوند ناگسستی دارد. حزب سیاسی چرخ دنده، ماشین دموکراسی است.

رابط حزب و دموکراسی: حزب مهمترین نماد دموکراسی و اساسی ترین ساختار همزیستگاهی است. ایجاد یک جامعه مدرن شهروندی به فراگیر شدن حزب های سیاسی پیوند ناگسستی دارد. حزب سیاسی چرخ دنده، ماشین دموکراسی است.

خود جای داده و ادعای محقرانه آنها را در جهت ادعای کلی و ملی کم رنگ سازد. حتی اگر حزب یک حزب طبقاتی هم تلقی شود

## موانع فرهنگی و تاریخی صلح در افغانستان

سید اسحق شجاعی

تردیدی نیست؛ اما واقعیت این است که سران و زعمای سیاسی براساس نیاز کشور و خواست مردم تصمیم نمی گیرند. ذهنیت فرهنگی و تاریخی حاکم بر روان آنها جنگ است. آنها در هر جنگی تنها به پیروزی مطلق فکر می کنند. تنها چیزی که در ذهن و روان آنها جایی نمی یابد صلح و کوتاه آمدن از قدرت طلبی و زیاده خواهی و تقسیم قدرت است

زعمای سیاسی افغانستان اهل مذاکره هستند؛ بارها هم مذاکره کرده اند؛ اما همان ذهنیت فرهنگی و تاریخی اجازه نداده که این مذاکره ها به صلح بینجامد. مذاکرات سران گروه های متخاصم جهادی و عهد و سوگند آنها در مکه و خانه خدا را شاید به یاد داشته باشید. پای شان که به کابل رسید، سوگند را شکستند و جنگ را از سر گرفتند

توافق نامه ایالات متحده و طالبان اگر در کشور دیگری می بود، به آسانی بستر صلح را فراهم می کرد؛ اما در افغانستان این توافق نامه و حتی رهایی 5000 طالب کمکی به صلح نخواهد کرد؛ بلکه نفتی است بر آتش جنگ؛ زیرا فرهنگ حاکم بر ذهنیت زعمای سیاسی نه اسلامی است و نه غربی؛ قبیله ای است و مهم ترین ویژگی فرهنگ قبیله ای تمامت خواهی، سیری ناپذیری و زیاده طلبی است

بنابراین چشم انداز صلح در افغانستان چندان روشن به نظر نمی رسد؛ مهم ترین مانع صلح ذهنیت فرهنگی و تاریخی زعمای سیاسی کشور است که هر مذاکره ای را تبدیل به فرصتی برای تشدید جنگ می کنند. تا زمانی که ذهنیت قبیله ای جنگ سالاری تغییر نکرده و صلح در ذهن و روان زعمای سیاسی ارزش و اهمیت لازم را نیافته گمان نمی رود صلح چهره بنماید.

کرد. گروه های جهادی به دعوت مذاکره و صلح او چه پاسخی دادند؟ آنها براساس فرهنگ و تاریخی حاکم بر ذهن و روان خود، جنگ را برگزیدند و پاسخ شان تشدید جنگ و حمله به جلال آباد بود

در زمان حاکمیت مجاهدین، ده ها جنگ در کابل و شهرهای دیگر بین گروه های متخاصم و زیاده خواه در گرفت. هزاران تن قربانی شدند. کابل و شهرهای دیگر ویران شد، اقتصاد و معیشت مردم تباہ شد، آبروی جهاد مردم به باد رفت، زخم های عمیق بین اقوام مختلف دهان باز کرد و کینه های تاریخی گسترش یافت. چرا گروه های مجاهدین در بین خود مذاکره نکردند؟ چرا ویرانه های برجای مانده از جنگ ها را با مذاکره بین خود تقسیم نکردند؟ زیرا صلح در ذهنیت و فرهنگ قبیله ای آنها جایی نداشت

زمانی که مجاهدین در کابل حکومت می کردند، طالبان از مرزهای پاکستان برخاستند و پس از تصرف قندهار و غزنی خود را به کابل رساندند. هردو طرف مجاهد بودند و هردو شعار حکومت اسلامی می دادند؛ اما به این دلیل که تنها به قدرت می اندیشیدند و نه به آبادی و پیشرفت کشور و آرامش مردم، مذاکره و صلح نکردند. آن قدر جنگیدند؛ کشتند، ویران کردند تا یک طرف شکست خورد

زمانی که دور برگشت و این بار طالبان در کابل حاکم بودند، گروه های دیگر بازم با جنگ و خونریزی حکومت را گرفتند. چرا همان زمان به مذاکره و صلح فکر نکردند؟ چرا گروه هایی که هم اکنون حاکم هستند و می خواهند با طالبان مذاکره کنند همان زمان با طالبان مذاکره نکردند؟ اگر آن زمان با طالبان مذاکره و صلح می کردند و میراث مانده از مردها را بین خود تقسیم می کردند، جنگ ها، کشتارها، ویرانی ها و دشمنی های بیست ساله رخ نمی داد

در این که افغانستان نیاز شدید به صلح دارد و مردم فریاد صلح سر می دهند

راستی طالبان و دولت کنونی قدرت را بین خود تقسیم می کنند و حکومت مشترک می سازند؟

به این پرسش ها از منظرهای مختلف می توان پاسخ داد. یکی از این منظرها فرهنگی و تاریخی است. مطالعات فرهنگی و تاریخی برخی از موانع صلح را در منظر ما می گشاید. مهم ترین این موانع فرهنگ جنگی حاکم بر اندیشه و ذهنیت زعمای سیاسی - اعم از دولت مردان و طالبان - است. فرهنگ جنگی ناشی از زندگی قبیله ای می باشد. در فرهنگ قبیله ای اصل بر جنگ است و صلح به معنی شکست و ناکامی می باشد. در زندگی قبیله ای، مردم با جنگ انس و الفت دارند؛ در حالی که امنیت، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، پیشرفت، آرامش و آسایش مفاهیم ناشناخته ای هستند

تاریخ به ما می گوید زعمای سیاسی افغانستان از گذشته های دور تا کنون معمولاً گروه ها را با دندان باز کرده اند و نه با دست. نزاع و جنگی در افغانستان نمی توان سراغ کرد که دو طرف دور میز نشسته آن را به سرانجام صلح آمیز رسانده باشند. افغانستان حکومتی مترقی تر و مردمی تر از حکومت امان الله خان به خود ندیده است. این حکومت با شورش و جنگ سقوط داده شد و فرصت کلان تاریخی از دست رفت. محمد نادر خان، از در جنگ با حکومت کلکانی وارد شد. حتی پس از تسلیم کلکانی، او و یارانش را اعدام و نفاق قومی را استوار کرد

نمونه نزدیک تر و عینی تر آن در زمان جهاد اتفاق افتاد. قوای مسلح شوروی افغانستان را ترک کردند. دکتر نجیب الله، با میانجی گری سازمان ملل متحد پرچم مذاکره و صلح را بلند

هدف و سرانجام هر جنگی صلح است. هیچ جنگی به خاطر جنگ آغاز نمی شود و ادامه نمی یابد. حتی وحشی ترین حیوانات هم در جنگ، سرانجام صلح را آرزو می کنند

جنگ و صلح هم زاد اند؛ با هم به دنیا می آیند و با هم می زنند. صلح حاکم است؛ اما روزی جنگ کودتا می کند، صلح را عقب می زند و به جای او می نشیند. جنگ می کشد، تخریب می کند و کینه و دشمنی می زاید؛ اما صلح، امنیت و آرامش و دوستی به ارمغان می آورد

افغانستان چهار دهه در باتلاق جنگ دست و پا می زند. جنگ دو نسل را پیر کرده است. چهل ساله ها از زمانی که به دنیا آمده اند صدای تفنگ را شنیده اند تا حالا که موی سر و صورت شان سپید شده است. افغانستان اکنون مانند سرزمینی است که چهل سال باران را ندیده و خشک سالی تمام هست و بودش را نابود کرده است. این سرزمین چقدر تشنه آب است، افغانستان همان اندازه تشنه صلح است. رهایی 5000 زندانی طالبان و 400 قاتل اعدای به نام و امید صلح نهایت این نیاز را نشان می دهد

پس از امضای توافق نامه سیاسی ایالات متحده امریکا با طالبان، امیدواری به صلح افزایش یافته است. مردم دوره صلح را تصور و برای آن برنامه ریزی می کنند. مثلاً آقای کرزی به مزار شریف و بدخشان و بامیان سفر می کند و ...

پرسشی که این روزها دغدغه ذهنی هر شهروندی است این است که آیا ما واقعا در آستانه صلح قرار داریم؛ توافق نامه طالبان و ایالات متحده امریکا با هدف صلح و ایجاد امنیت امضا شده است؟ مذاکرات بین الافغانی که قرار است در روزهای آینده آغاز شود، به صلح خواهد انجامید؟ آیا به